

دوفصلنامه علمی «پژوهش سیاست نظری»

شماره سی و دوم، پاییز و زمستان ۱۴۰۱: ۱۸۵-۱۵۹

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۷/۱۹

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۱/۱۰

نوع مقاله: پژوهشی

## نسبت فناوری‌های قدرت و حکومت‌مندی

### در اندیشه «میشل فوکو» و «ژیل دلوز»<sup>۱</sup>

\* محمد ملکی‌فر

\*\* علی مختاری

\*\*\* حمدالله اکوانی

\*\*\*\* ابودر فتاحی‌زاده

#### چکیده

دیدگاه مسلط نزد متفکران لیبرال و مارکسیست بیانگر آن است که قدرت حاکم در پی اتخاذ نظم حقوقی درون یک قلمروی مشخص است. از این‌رو قدرت حاکم به عنوان نظامی از تعهدها و ممنوعیت‌های حقوقی در نظر گرفته شده که به واسطه قانون اعمال می‌شود. اما متفکرانی همچون «میشل فوکو» و «ژیل دلوز»، گسستی را در سازوکارهای حکمرانی تشخیص می‌دهند. فوکو معتقد است که از قرن هفدهم و هجدهم، حکومت به جای ممنوعیت‌های حقوقی، بیشتر به شکلی مثبت در پی شکل دادن به تابعان خود بوده و سعی در پرورش سوژه‌هایی پهنجار و مطیع داشته است. در ادامه مطالعات فوکو، ژیل دلوز گسست دیگری را تشخیص می‌دهد و معتقد است که حکومت در قرن بیستم، نه از طریق انضباط بلکه به شیوه‌ای کنترلی، سعی در ساختن سوژه‌ها و سوق دادن آنان به سوی

۱. این مقاله مستخرج از پایان نامه دکتری با عنوان «نسبت تکنولوژی و دموکراسی در اندیشه‌های میشل فوکو، ژیل

دلوز و برنور لاتور» به راهنمایی دکتر علی مختاری می‌باشد.

m.malekifar67@gmail.com

amokhtari1392@yahoo.com

akvani@yu.ac.ir

afattahizadeh@yu.ac.ir

\* دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه یاسوج، ایران

\*\* نویسنده مسئول: استادیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه یاسوج، ایران

\*\*\* دانشیار گروه علوم سیاسی دانشگاه یاسوج، ایران

\*\*\*\* استادیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه یاسوج، ایران



اهداف خود داشته است. از این رو مقاله حاضر سعی دارد به این پرسش بپردازد که در اندیشه فوکو و دلوز، چه عاملی سبب دگرگونی در شیوه حکومت‌مندی می‌شود؟ بررسی پدیدارشناختی آرای این دو متفکر نشان می‌دهد که ریشه دگرگونی حکومت‌مندی در فناوری‌های قدرت قرار دارد.

**واژه‌های کلیدی:** فناوری‌های قدرت، حکومت‌مندی، قدرت، جامعه انضباطی و جامعه کنترلی.



## مقدمه

محور بحث فوکو درباره مسئله حکومت، تمایزی قطعی است میان «حاکمیت» از یک طرف، که هدف آن، حفظ تمامیت ارضی و اطاعت و فرمان‌برداری مردم در برابر قانونی است که فرمانروایی پادشاه را حفظ می‌کند و اساساً با آن مترادف است و از طرف دیگر «حکومت» که شکلی از اعمال قدرت است که بر یک سرزمین اعمال نمی‌شود، بلکه بر واحد درهم‌بافته‌ای از انسان‌ها و اشیا اعمال می‌شود و هدف آن مدیریت یا تسهیل تأمین بهینه نیازهای اتباع حکومت است. تفاوت مهمی که بین این دو مقوله وجود دارد این است که غایت و هدف حاکمیت، چیزی جز حفظ کردن خویش از طریق اقتدار قانون نیست، اما قانون توجه و علاقه حکومت به روابط انسانی است: ثروت و منابع، روش‌های زندگی و همه اتفاقاتی که وضعیت بشری می‌تواند در برابر آنها آسیب‌پذیر باشد (اسمارت، ۱۳۸۹: ۱۶۸-۱۶۹).

به نظر فوکو در گذر از مدرنیته اولیه، در قرن هجدهم ما شاهد گسستی در شیوه حکمرانی هستیم، به طوری که حکومت جای حاکمیت نشست. بنابراین واقعیت حیات تا حدودی در حوزه کنترل و دخالت قدرت وارد شد. قدرت دیگر فقط با سوژه‌هایی حقوقی سروکار ندارد که سلطه نهایی بر آنها مرگ است، بلکه با موجودات زنده سروکار دارد که سلطه بر آنها باید در سطح خود زندگی اعمال شود؛ نه تهدید به مرگ، بلکه بیشتر بر عهده گرفتن مسئولیت زندگی است که به قدرت حتی امکان دسترسی به بدن را می‌دهد. دیگر هدف نه به کار انداختن مرگ در قلمرو حاکمیت، بلکه توزیع موجود زنده در عرصه ارزش و فایده‌مندی است. چنین قدرتی باید بیشتر توصیف، سنجش، ارزیابی و پایگان‌بندی کند، نه آنکه خود را در درخشش مرگ‌بارش نشان دهد. چنین قدرتی نباید خطی را ترسیم کند که دشمنان حاکم را از اتباع جدا کند؛ بلکه توزیع‌هایی را حول هنجار انجام می‌دهد (فوکو، ۱۳۸۳: ۱۶۴-۱۶۵).

با ادامه کارهای فوکو در اندیشه‌ی ژیل دلوز، وی گسست دیگری را در شیوه حکومت‌مندی تشخیص می‌دهد. در نگاه وی، دولت در سیر تطور خود در مرحله سرمایه‌داری متأخر با ظهور تکنولوژی‌های ارتباطی و رایانه‌ای، افراد را به صورت کالاهایی درآورده که دارای یک شماره مخصوص می‌باشند، به طوری که هر لحظه می‌تواند آنها را

در هر نقطه‌ای که باشند، پیدا کرده و بر آنها اعمال کنترل نماید و از این طریق مانع از ایجاد خطوط گریز و قلمروزدایی شود (پورحسن، ۱۳۷۷: ۱۱).

حال پرسش مقاله این است که: در اندیشه فوکو و دلوز، چه عاملی سبب دگرگونی در شیوه حکومت‌مندی می‌شود؟ بررسی پدیدارشناختی آرای این دو متفکر نشان می‌دهد که ریشه‌ی دگرگونی حکومت‌مندی در فناوری‌های قدرت قرار دارد.

روشی که در این پژوهش به کار برده می‌شود، روش پدیدارشناسانه است که در آن به جای تبیین پدیده‌ها، از شیوه‌های توصیفی برای نشان دادن نحوه حضور و ظهور عوامل یک سامانه فکری استفاده می‌شود. بر اساس این روش، سامانه فکری یک اندیشمند، ریشه در نوع نگاه وی به مفاهیم پایه‌ای خود دارد. مثلاً در اندیشه متفکرانی چون فوکو و دلوز، نوع نگاه آنها به مفاهیم پایه‌ای چون قدرت و سوژه سبب ظهور درک متفاوتی از مسئله حکومت و فناوری‌های قدرت می‌شود. بنابراین در این روش به جای مراجعه به جهان خارج آنگونه که هست، به مطالعه جهان آنگونه که پدیدار می‌شود، می‌پردازیم. پدیدارشناسی اساساً مطالعه تجربه زیسته است. مطالعه جهان آنچنان که به وسیله فرد زیسته می‌شود، نه جهان یا واقعیتی که چیزی جدای از انسان باشد.

طبق ادبیات تحقیق، دیدگاه مسلط نزد متفکران لیبرال و مارکسیست حاکی از آن است که قدرت حاکم در پی اتخاذ نظم حقوقی درون یک قلمروی مشخص است. از این رو قدرت حاکم به عنوان نظامی از تعهدها و ممنوعیت‌های حقوقی در نظر گرفته شده که به واسطه قانون اعمال می‌شود (عباسی و دیگران، ۱۴۰۱: ۱۹۴-۱۹۵). لذا دولت برای تحمیل نظم و اداره جامعه از ابزار قانون استفاده می‌کند. بر این اساس قانون یا متضمن بازدارندگی مشروعی است که بر مبنای قرارداد ایجاد شده (در نظر لیبرال‌ها) و یا نظارت سرکوبگرانه‌ای برای حفظ سلطه طبقاتی است (در نظر مارکسیست‌ها) (نش، ۱۳۸۹: ۳۹). از این دیدگاه، میان دولت و تابعانش هرگز رابطه‌ای برقرار نمی‌شود، مگر به صورت سلبی: دفع، طرد، رد، ممانعت، اختفا یا نقاب زدن. دولت، تابعانش را تحت نظامی دوتایی قرار می‌دهد: مجاز و ممنوع. این بدان معناست که دولت برای تمشیت امور تابعانش صرفاً قانون ممنوعیت را به کار می‌اندازد. اما به نظر فوکو، معضل صاف و ساده طرح «سلطه- سرکوب» این است که با فروکاستن سازوکارها و آثار و عواقب قدرت به سرکوب،

ویژگی‌های مثبت و مولد روابط قدرت نادیده می‌ماند (اسمارت، ۱۳۸۹: ۱۰۲). وی بیان می‌دارد که امر حقوقی کاملاً ناسازگار است با روش‌های جدید حکومت و قدرت که نه با حقوق بلکه با تکنیک، نه با قانون بلکه با هنجارسازی و نه با مجازات بلکه با کنترل اعمال می‌شوند. ما از چند سده پیش بدین‌سو وارد آن نوع جامعه‌ای شده‌ایم که در آن امر حقوقی، کمتر از پیش قادر به رمزگذاری قدرت است و بیش از پیش ما را از قلمروی حقوق دور می‌کند (فوکو، ۱۳۸۳: ۱۰۵).

### نسبت فناوری قدرت و حکومت‌مندی در اندیشه میشل فوکو

#### قدرت همچون ساختمان وجودی سوژه

تبیین دیدگاه فوکو درباره نسبت فناوری‌های قدرت و حکومت‌مندی منوط به فهم نظرهای وی درباره قدرت و سوژه و رابطه بین این دو است. از این‌رو قبل از هر چیز به توضیح مفهوم قدرت از نگاه فوکو می‌پردازیم.

قدرت در نگاه وی دارای ارتباط وثیقی با سوژه است و آن را به عنوان ساختمان وجودی سوژه می‌توان در نظر گرفت. از نظر فوکو، جامعه با قدرت عجین است و اجتماع بر مبنای روابطی سامان می‌یابد که در جوهره خود چیزی جز قدرت نیست (منصوری، ۱۳۹۴: ۱۲۱). فوکو نظر خود را در مورد قدرت در برابر مدل هابزی عنوان می‌کند. در نظریه هابز، قدرت و علت یک چیزند و قدرت به زبان حرکت بیان می‌شود (آرکلیگ، ۱۳۸۳: ۸۴-۸۷). هابز، توانایی‌های منتج از امکانات افراد، چونان واحدهای طبیعی تحلیل را قدرت می‌نامد؛ «قدرت آدمی عبارت از وسایلی است که برای دستیابی به امر مطلوبی در آینده در اختیار دارد». پایه‌های چنین قدرتی، ویژگی‌ها و ابزاری است که برای کنش در اختیار افراد قرار دارد و بر همین مبنا، «قدرت چیزی قابل انباشتن» و پدیده‌ای کمی می‌باشد که به عنوان شرط عاملیت انسان مورد استفاده قرار می‌گیرد. مدل عاملیتی قدرت یعنی یک عامل موجب شود تا عامل دیگر، کاری را که در صورت اختیار انجام نمی‌داد انجام دهد، رنگ و بوی نظرات هابز را دارد (خالقی، ۱۳۸۱: ۴۰-۴۱).

فوکو این مدل از قدرت را مدل «حقوقی-گفتمانی» می‌نامد. در این مدل، قدرت ابزاری است در مالکیت دولت (به‌ویژه قانون) که برای تحمیل نظم بر جامعه مورد

استفاده قرار می‌گیرد. بر اساس این نظریه، قدرت یا متضمن بازدارندگی مشروعی است که بر مبنای قرارداد قانونی ایجاد شده (در نظر لیبرال‌ها) یا به معنی قانون‌گذاری و نظارت سرکوبگرانه برای حفظ سلطه طبقاتی است (در نظر رادیکال‌ها). به هر جهت، قدرت ذاتاً منفی، محدودکننده و بازدارنده است (نش، ۱۳۸۹: ۳۹).

دیدگاه هابزی به قدرت، ریشه در ساختار دانایی عصر جدید دارد؛ عصری که با دکارت، فاعل شناسا را به عنوان عنصری مستقل از دنیای مادی به عرصه آورد و سپس با کانت برای آن، نقش اساسی در سامان دادن به جهان قائل شد. تئوری‌های علوم طبیعی نیز به این روند دامن زدند. با مکانیک گالیله‌ای - نیوتونی و مطرح شدن عنصر انرژی و مفهوم نیرو، فضا برای شکل‌گیری اراده معطوف به قدرت مساعد شد. اما این جهان‌بینی حاوی یک نکته بدیع و ظریف بود و آن نقش کلیدی ریاضیات است. نزد گالیله و دکارت، ذات جهان، ریاضی‌گونه است. مکانیک شکل‌گرفته بر این مبنا خود به صورت چارچوبی مفهومی به نحوی این جهان را سامان می‌دهد. به عبارت دیگر انسان مدرن در واقع جهان را به نحوی ریاضی‌گونه تصویر می‌کند و با مکانیک نیوتونی، چارچوب مفهومی خود را بر آن بار می‌نماید. هابز در مرکز این نگرش قرار دارد. او به کمک سامانه هندسه اقلیدسی و مکانیک گالیله‌ای - نیوتونی، به واقع نوعی تصویرگر جهان اجتماعی است. مفهوم قدرت نزد هابز به نحوی این جهان را در چارچوب این صورت‌بندی دانایی بازنمایی می‌کند (خالقی، ۱۳۸۱: ۱۴-۱۶).

با شروع قرن بیستم به تدریج نگاه به قدرت تغییر می‌کند. در ابتدا این تغییر نگاه به آنچه لوکس از آن با عنوان مدل سه‌بعدی نام می‌برد، نزدیک است. اما با آغاز دهه ۱۹۷۰ است که این تغییر نگاه به قدرت از نگاه مکانیکی به ارگانیکی با نوشته‌های فوکو به اوج خود می‌رسد. تحول در متافیزیک دوران کنونی، یکی از عوامل اساسی شکل‌گیری نگاه جدید به قدرت است. در نگاه جدید، زبان و زندگی روزمره به عنوان دو عنصر کلیدی پیش کشیده می‌شوند. ویتگنشتاین به بزرگ‌ترین ناقد نظریه آینه‌ای زبان و به طبع آن مسائل اجتماعی ناشی از آن تبدیل می‌شود و با مطرح کردن نظریه بازی‌های زبانی در کتاب پژوهش‌های فلسفی، افق جدیدی را به روی مباحث مزبور می‌گشاید. او تلاش می‌کند تا نشان دهد که بین زبان و شکل زندگی، ارتباطی ناگسستنی وجود دارد یا به عبارتی دیگر «زبان»، «زندگی روزمره» و «من»، سه عنصر تفکیک‌ناپذیرند. بر این مبنا زبان

به مثابه عنصری که ما درون آن با جهان روبه‌رو می‌شویم، در شکل‌دهی به «من» یا «سوژه»، نقشی کلیدی می‌یابد.

در فلسفهٔ قاره‌ای نیز هایدگر، نقطه تأکید خود را به جای پیوندهای معرفت‌شناسانه به گامی عقب‌تر برده، به رابطهٔ آنتالوژیک انسان و جهان به عنوان زمینهٔ اساسی و اولیه هر نوع دیگری از ارتباط اشاره می‌کند. اکنون توجه به «ساختار وجودی» و رابط‌های آن، یا به زبان هایدگری اگزیستانسیال‌ها، به امری اجتناب‌ناپذیر تبدیل شده است. «من» دیگر با تمامی وجود خود در جهان تافته می‌شود. دیگر نمی‌توان بر لنگرگاه دکارتی استوار ایستاد. تحول ایجادشده در برداشت از قدرت و دگرگونی در نظریهٔ هابزی ناشی از این رویداد فکری است. نگاه اخیر به ساختار وجودی سوژه به سرعت حیطه‌های جدیدی را به روی بحث از قدرت می‌گشاید. متفکری که این تلاش‌ها را به سرانجام می‌رساند، میشل فوکو است (خالقی، ۱۳۸۱: ۱۷-۵۴).

در مقابل مدل هابزی، فوکو به بدیل دیگری از قدرت اشاره می‌کند. وی در کتاب «مراقبت و تنبیه»، دیدگاه خود دربارهٔ قدرت را اینگونه شرح می‌دهد که «قدرت مستلزم آن است که نه به منزله یک خاصیت، بلکه به منزله یک استراتژی در نظر گرفته شود و اثرهای استیلایی این قدرت، نه به یک «تصاحب»، بلکه به ترتیبات، مانورها، تاکتیک‌ها، تکنیک‌ها و عملکردها نسبت داده شود. درک این نگاه به قدرت مستلزم این است که قدرت را نه به منزله امتیازی که می‌توان از آن برخوردار شد، بلکه به منزله شبکه‌ای از مناسبات همواره در حال گسترش و فعالیت دید. قدرت را به معنای نبردی دائمی دانست، نه قراردادی که معامله‌ای را انجام می‌دهد یا فتحی که قلمرویی را تسخیر می‌کند. روی هم‌رفته باید پذیرفت که این قدرت اعمال می‌شود و نه تصاحب؛ و این قدرت «امتیاز» کسب‌شده یا حفظ‌شده‌ی طبقه حاکم نیست، بلکه اثر و نتیجه‌ی کلی موقعیت‌های استراتژیک این طبقه است. وانگهی این قدرت بر کسانی که «آن را ندارند»، صرفاً به منزلهٔ اجبار یا ممنوعیت اعمال نمی‌شود؛ [بلکه] این قدرت آنان را محاصره می‌کند و از طریق و از خلال آنان می‌گذرد؛ این قدرت بر آنان تکیه می‌کند، درست همان‌گونه که آنان نیز در مبارزهٔ خود علیه قدرت، به نوبه خود بر چنگال‌هایی که قدرت بر آنان می‌اندازد، تکیه می‌کنند. این بدان معناست که این روابط تا اعماق جامعه پیش

می‌رود، که این روابط در روابط میان دولت و شهروندان یا در مرز میان طبقات جا ندارد و این روابط صرفاً به بازتولید شکل کلی قانون یا دولت در سطح افراد، بدن‌ها، حرکت‌ها و رفتارها بسنده نمی‌کند (فوکو، ۱۳۷۸: ۳۸-۳۹).

قدرتی که ویژگی‌های آن را از نظر فوکو بیان کردیم، قبل از هر چیز، مولد است. به این معنی که تأسیس‌کننده است و برای ایجاد انواع خاصی از بدن‌ها و ذهن‌ها (سوژه‌ها) به شیوه‌هایی که از دید مدل قدیمی‌تر قدرت به مثابه حاکمیت پنهان مانده، عمل می‌کند. فوکو، عقیده انسان‌گرایان را مبنی بر اینکه سوژه، منبع معنای ارادی، بازاندیشی خویشتن، وحدت و عقلانیت است، رد می‌نماید. به عقیده وی، سوژه‌ها همواره مطیع شده هستند و در کردارهای قدرتی ساخته شده‌اند که آنها را در موقعیت سخنگویانی در تصرف خودآگاهی قرار می‌دهد (نش، ۱۳۸۹: ۳۹-۴۱). در واقع سوژه، محصول و نتیجه قدرت است (اسمارت، ۱۳۸۹: ۱۰۴). قدرت، خودش را بر زندگی روزمره بلاواسطه‌ای که به فرد هویت می‌بخشد، اعمال می‌کند؛ وی را با نشان فردیت خاص خودش مشخص می‌سازد؛ او را به هویت خودش می‌پیوندد؛ حقیقتی بر وی تحمیل می‌کند که خود او باید آن را تصدیق کند و دیگران هم باید آن را در وجود او بازشناسند (دریفوس و رابینو، ۱۳۷۹: ۳۴۸). این قدرت، افراد را به سوژه تبدیل می‌کند.

واژه سوژه دو معنا دارد: یکی به معنای منقاد دیگری بودن به موجب کنترل و وابستگی و دیگری به معنی مقید به هویت خود بودن به واسطه آگاهی یا خودشناسی است (محمدی اصل، ۱۳۹۱: ۲۳۰). هر دو معنا حاکی از نوعی قدرت هستند که منقاد و مسخرکننده است. سوژه‌ای که هم فاعل قدرت است و هم مفعول آن. به بیان دیگر سوژه چیزی جز قدرت نیست و این همان چیزی است که فوکو از آن با این بحث که قدرت در همه جا هست و سوژه را شکل می‌دهد و خود از طریق سوژه عمل می‌کند، یاد می‌کند. در واقع ما باید قدرت را در بطن مادی آن به مثابه ساختمان وجودی سوژه بفهمیم (خالقی، ۱۳۸۱: ۲۵۸). بدین ترتیب سوژه مستقل و آگاه، جایی در اندیشه فوکو ندارد و این ساختارهای قدرتمند که تعیین‌کننده سوژه‌اند و از اینجاست که می‌توان نتیجه گرفت که فرد و سوژه از پیش موجود در این اندیشه جایی ندارد و اگر تعیینی می‌یابند، حمل‌کننده و ناقل ساختار قدرت جامعه خویشند. سوژه‌ها چیزی نیستند جز حاصل و نتیجه مناسبات قدرت و نه تنها کردار، رفتار و تفکراتشان را قدرت سامان می‌دهد، بلکه



حتی تصور سوژه بودنشان نیز درگیر مناسبات و منازعات قدرت است و این قدرت است که آن را ایجاد کرده است. فوکو معتقد است که تصور سوژه و سوژه بودن، دروغی است که بیشتر ساختارهای قدرت را پنهان می‌سازد (منصوری، ۱۳۹۴: ۱۲۷-۱۲۹).

مطالعات فوکو به اتهام درغلتیدن به نگرش‌های منفی در مورد قدرتی که او با آن مخالف است و از آن یک نیروی سلطهٔ یکپارچه و مطلق ترسیم می‌کند، شدیداً مورد انتقاد قرار گرفته‌اند. منتقدان استدلال می‌کنند که اگر همه روابط و هویت‌های اجتماعی محصول قدرت هستند، نگرش انتقادی فوکو عملاً بی‌فایده است. منتقدان در این زمینه دو استدلال را مطرح می‌کنند: اول اینکه مفهوم قدرت حکایت از آن دارد که با اعمال آن، چیزی غلبه یافته یا مسلط شده است. بنابراین اگر همه توانایی‌های انسان به وسیله قدرت ایجاد می‌شوند، چرا اصلاً آن را قدرت می‌نامیم؟ اگر قدرت نه اجبارگر بلکه مولد است، بنابراین فوکو می‌توانست بدون اینکه مفهوم تحلیلی‌اش از دست برود بگوید که هر چیزی در ظرف اجتماع ساخته می‌شود، نه اینکه هر چیزی در روابط قدرت تولید می‌گردد. دومین استدلال این است که اگر قدرت تولیدکننده همه توانایی‌هاست، پس انسان‌ها، موجوداتی هستند که فقط فضا اشغال می‌کنند و هیچ منبعی برای مقاومت در برابر قدرت ندارند. به عبارت دیگر در این صورت افراد هیچ‌گونه توانایی برای خلق آزادانهٔ خود یا تولید معناها و ارزش‌هایی که می‌توانند از آنها علیه تأثیرات قدرت استفاده کنند، ندارند (نش، ۱۳۸۹: ۴۱-۴۲).

فوکو در آثار بعدی‌اش، عقایدی در مورد قدرت ابراز داشت که پاسخگوی این انتقادات باشد. وی در کتاب «سوژه و قدرت» استدلال می‌کند که هر جا قدرت وجود دارد، مقاومت هم وجود دارد. او در آثار اولیه‌اش این عقیده را ابراز کرده بود، اما در کتاب مذکور آن را بسط بیشتری داد و استدلال نمود که قدرت لزوماً روی «سوژه‌های آزاد» عمل می‌کند (فوکو، ۱۳۷۹: ۳۵۹-۳۶۰). اما او همچنان این عقیده‌اش را حفظ می‌کند که سوژه‌ها در کردارهای قدرت ساخته می‌شوند، چراکه معتقد است سوژه‌ها به خاطر کنترل شدن به وسیله دیگران مطیع می‌شوند و همچنین از طریق آگاهی و خودشناسی در بند هویت خود گرفتار می‌گردند (نش، ۱۳۸۹: ۴۳).

### حکومت‌مند شدن دولت

نوع نگاه فوکو به قدرت، دیدگاه وی را نسبت به دولت با هابز متفاوت می‌کند. از این‌رو رابطهٔ دولت با افراد صرفاً از نوع منع و محدودیت قانونی نیست؛ بلکه دولت

رابطه‌ای مثبت با سوژه دارد، به طوری که هویت آن را شکل داده و به اداره امور زندگی و کنش‌های سوژه می‌پردازد. در رابطه با چشم‌انداز حقوقی به دولت، فوکو بر این نظر است که چنین چشم‌اندازی بر ایده «قدرت حاکم» متمرکز شده است. در این دیدگاه، قدرت حاکم به عنوان ترتیب خاص قدرت دارای ویژگی‌های متمایزی است. اولین و مهم‌ترین ویژگی به نظر فوکو، پیوند آن با قانون است. قدرت حاکم به عنوان نظامی از تعهدها و ممنوعیت‌های حقوقی در نظر گرفته شده و با ابزار آن یعنی به واسطه قانون اعمال می‌شود (فوکو، ۱۳۹۰: ۸۵-۸۶). دوم، قوانین به عنوان نظامی از قواعد الزام‌آور، در حالی که مدعی اعتبار کلی هستند، اما در عین حال در حالی گسسته مداخله می‌کنند. آنها تنها در زمانی وارد عمل شده که قانون نقض می‌شود. سوم، نیروی قانون همیشه با نیروی فیزیکی پشتیبانی می‌شود که به معنای پشتیبانی شدن با تهدید خشونت (مشروع) در صورتی بوده که شخص از قانون تبعیت نکند. چهارم، قدرت حاکم در پی اتخاذ نظم حقوقی دولتی درون یک قلمرو مشخص است. در مجموع در اینجا قدرت به نحوی مورد توجه قرار می‌گیرد که گویی منشأ آن در یک سوژه (حاکم یا جانشین آن) قرار داشته و درون یک نهاد مشخص قرار گرفته است. با این نگاه، قدرت تا حد زیادی به عنوان امری منفی در نظر گرفته می‌شود: قدرت، ممنوع، سانسور، محدود و سرکوب می‌کند (همان: ۶۶-۶۸؛ ۸۶-۸۷).

اما با توجه به دیدگاه فوکو نسبت به قدرت، نگاه وی به دولت نیز با رویکرد حقوقی زاویه می‌یابد. در دیدگاه وی، دولت همواره با شیوه خاصی از حکمرانی منطبق با نوعی از عقلانیت تلازم دارد (همان، ۱۳۸۹: ۱۵). در واقع در هر نظم سیاسی، تلقی خاصی از حکومت وجود دارد که مبتنی بر هدف و اصلی به عنوان «عقلانیت حکومتی» آن است (یحیوی، ۱۳۹۴: ۱۳۲). به طور کلی تحلیل فوکو از دولت پیش از هر چیز متمرکز است بر انواع عقلانیت‌های به کار گرفته شده در رویه‌هایی که از طریق آن مدیریت دولت، رفتار انسان را هدایت می‌کند (سایمونز، ۱۳۹۰: ۱۱۸). در نظر فوکو، پرسش از حکومت و عقلانیت نمی‌تواند جدا از یکدیگر مطرح گردد (Rose & Miller, 1992: 181). بنابراین اندیشه وی، در پس اقدامات دولت، تفکری وجود دارد که باید تجزیه و تحلیل شود (Gordon, 1991: 7).

فوکو واژه «حکومت‌مندی» را برمی‌سازد تا تکنیک‌ها و عقلانیت‌های گوناگونی را توصیف کند که دولت‌ها به کمک آنها بر شهروندانشان حکومت می‌کنند. یعنی

عقلانیت‌های خاصی که هم سوژه‌هایی را برمی‌سازد که دولت بر آنها حکومت می‌کند، هم اصول و عقلانیت‌هایی را می‌سازد که حاکی از مدیریت بر کل شهروندانند (میلر، ۱۳۹۴: ۲۵۱-۲۵۳). وی بیان می‌دارد: «شاید آنچه برای مدرنیته ما، یعنی برای اکنونیت ما اهمیت دارد، دولتی شدن جامعه نیست، بلکه آن چیزی است که من «حکومت‌مند شدن» دولت می‌نامم. ما در عصر حکومت‌مندی زندگی می‌کنیم» (Burchell & et al, 1991: 103). حکومت اشاره می‌کند به وجوه کمابیش نظام‌مندشده، تنظیم‌شده و حساب‌شده قدرت که از اعمال خودانگیخته قدرت بر دیگران فراتر می‌رود و مبتنی است بر استدلالی (یک «عقلانیت») که غایت کنش یا ابزار مناسب برای رسیدن به غایت را معین می‌کند. بنابراین حکومت عبارت است از «تنظیم رفتار با کاربرد کمابیش عقلانی و سائل مناسب» (هیندس، ۱۳۹۰: ۱۰۶).

فوکو در درس‌گفتارهای تولد زیست سیاست، مفهوم «حکومت‌مندی» را در معنای «روش هدایت رفتار انسان‌ها» به کار می‌گیرد (فوکو، ۱۳۹۰: ۲۵۸). حکومت‌مندی می‌تواند به عنوان روشی فهمیده شود که حکمرانان برای تحقق سیاست‌هایشان، از مجرای آن به تربیت شهروندانی بهنجار می‌اندیشند. این مفهوم، کلیه شیوه‌های سازمان‌دهی (ذهنیت‌ها، عقلانیت‌ها، تکنیک‌ها و نهادها) را که از طریق آن افراد اداره می‌شوند در برمی‌گیرد (یحیوی، ۱۳۹۴: ۱۲۳). مایکل دین در توضیح مقصود فوکو می‌گوید: «حکومت، فعالیت کم و بیش منطقی و محاسبه‌شده‌ای است که مقامات و سازمان‌های متعددی با استفاده از فنون و اشکال مختلف دانش انجام می‌دهند، که به دنبال شکل دادن به رفتار از طریق کار کردن بر امیال، آرمان، منافع و اعتقادات بازیگران مختلف برای اهداف مشخص و با مجموعه‌ای متنوع از نتایج، اثرات و عواقب نسبتاً پیش‌بینی‌ناپذیر است» (Dean, 1999: 18).

بر این اساس قدرتی که دولت اعمال می‌کند، شکل‌دهنده است. این قدرت با تعیین حوزه امکان عمل افراد، آنها را به سوی گونه خاصی از سوژگی‌کنیوپته سوق می‌دهد و با مشخص کردن حوزه امکانات آنان، اعمالشان تبعاتی در راستای اهداف دولت در پی دارد (محبوبی آرانی و جمالی، ۱۳۹۹: ۲۰۱). هدف یک چیز است: تولید سوژه‌ای که به لحاظ اقتصادی، مفید و از نظر سیاسی، فرمانبر باشد (کسرای و دیگران، ۱۳۹۰: ۲۴).

بر این اساس سوژه دارای هویت ماقبل سیاسی نیست، بلکه هویت، منافع و اعتقادات وی درون استراتژی‌ای که عقلانیت دولت را شکل می‌دهد، شکل می‌گیرد. برای مثال دموکراسی به عنوان یکی از استراتژی‌هایی است که دولت اتخاذ می‌کند تا به وسیله آن با تربیت سوژه‌هایی بهنجار و مطیع به اهداف خود نائل آید. درون این استراتژی است که سوژه‌های مشارکت‌جو در حوزه سیاسی شکل می‌گیرد. این سوژه‌ها، هویت و منافعشان به وسیله استراتژی دموکراسی تعریف می‌شود و از آنجا که دموکراسی، استراتژی دولت برای رسیدن به اهداف خود است، سوژه‌ها با مشارکت دموکراتیک به طور خودانگیخته و بدون فشار بیرونی در جهت تحقق اهداف دولت حرکت می‌کنند. در واقع عقل و کردار حکومتی، مصرف‌کننده مشارکت و رقابت سیاسی است و تا جایی مصرف‌کننده آن است که مشارکت و رقابت برای دولت کارکرد داشته باشد. عقل حکومتی، مشارکت و رقابت سیاسی را تولید و سازمان‌دهی می‌کند و در مقام اداره آن ظاهر می‌شود. چیرگی در پوشش اثرگذاری غیر مستقیم و خودتغییرده حکومت‌شوندگان پدید می‌آید و از این‌رو آزادی‌های فردی و توانمندی‌های جمعیت برای تصمیم‌گیری‌های آزادانه، در حقیقت ابزار حکومت‌مندی دولت است. می‌توان دریافت که به نظر فوکو، مشارکت سیاسی، جزئی از عقل سیاسی و هنر حکومتی است و نمی‌تواند بر سر راه چیرگی آفرینی دولت مدرن، تنگنا پدید آورد و از خودآیینی حکومت‌شوندگان پاسداری کند (صالحی فارسائی، ۱۳۹۸: ۸۳).

در واقع قدرت دولت به‌جای آنکه رودررویی خشونت‌آمیز و سرشتی آنتاگونیستی داشته باشد، با آگونیسیم همراه است و با پیچیده‌تر و عقلانی شدن روزافزون رابطه‌های قدرت در چارچوب حکومت‌مندی، بدون آنکه از بیرون فرد را به کاری وادارد، از رهگذر سوژه‌شدگی خود فرد، آزادانه کردارش را سامان می‌دهد (همان: ۸۰). دولت، شخص فرودست را به انجام آنچه خود در سر دارد، وادار و مجبور نمی‌کند؛ بلکه بر اساس حکومت‌مندی، بر شیوه کردار حکومت‌شوندگان تأثیر می‌گذارد، به گونه‌ای که زمینه خودتغییردهی و خودسامان‌دهی در رفتار روزانه آنان فراهم می‌شود و آنان به کاری واداشته نمی‌شوند که نخواهند، بلکه آزادانه و از رهگذر فرآیند سوژه‌شدگی یا عینیت یافتن سوژه، سلطه بر آنان اعمال می‌شود. از این‌رو مشارکت و رقابت سیاسی، فرآیندی نیست که از طریق آن، سوژه‌های ماقبل اجتماعی و رها از اعمال سلطه دولت با

سازمان‌دهی خود در قالب سازمان‌های جامعه مدنی، در پی شکل دادن به سیاست‌ها و استراتژی‌های دولت برآیند و طبق منافع و علایق از پیش موجود خود به آنها شکل دهند؛ بلکه هویت خود سوژه، منافع و علایقش، حوزه اعمال ممکن و مشارکت و آزادی‌اش و... را از پیش دولت شکل می‌دهد. از این‌رو مشارکت سیاسی سوژه، تبعاتی در جهت اهداف دولت دارد. این سوژه ماقبل سیاسی نیست که با مشارکت سیاسی خود به سیاست‌های دولت شکل می‌دهد، بلکه این دولت است که با اعمال سیاست‌ها و استراتژی‌های خود، سوژه را برمی‌سازد و از وی همچون ابزاری در جهت تحقق اهداف دولت بهره می‌گیرد.

اما در تفکرات فوکو، حکومت‌مندی صرفاً به نهاد دولت محدود نمی‌شود، بلکه هدایت رفتار به فراسوی دولت و از طریق نهادهای جامعه مدنی نیز صورت می‌گیرد. بنابراین بحث از حکومت‌مندی بدون فهم نظرهای فوکو درباره جامعه مدنی، ناقص است.

### جامعه انضباطی

طی عصر کلاسیک، انضباط‌های گوناگون مدارس، کالج‌ها، پادگان‌ها و کارگاه‌ها - به سرعت توسعه یافت. در حوزه کردارهای سیاسی و ملاحظات اقتصادی نیز مسائل مربوط به موالید، طول عمر، سلامت عمومی، مسکن و مهاجرت مطرح شدند و در نتیجه تکنیک‌های گوناگون و پرشماری برای سوژه منقادسازی بدن‌ها و کنترل جمعیت‌ها به گونه‌ای سرسام‌آور افزایش یافت. بدین ترتیب عصر زیست‌قدرت آغاز شد (فوکو، ۱۳۸۳: ۱۶۱ و ۱۶۵). اینک پیش‌پاافتاده‌ترین فعالیت‌ها و افکار به‌دقت ثبت و ضبط می‌شوند. بدین‌وسیله نقش و کار ویژه فردیت‌بخشی دگرگون می‌گردد. در رژیم‌هایی مانند رژیم فئودالی، فردیت به‌صورت بسیار بارزی در رأس نظام مشخص بود. هرچه فرد قدرت بیشتری اعمال می‌کرد، بیشتر به‌عنوان فرد مشخص و شناخته می‌شد. این فردیت در افتخارات، در حیثیت و مقام و حتی در نوع مدفن فرد ظاهر می‌گشت. در مقابل در رژیم انضباطی، فردیت در پایین ظاهر می‌شود. به همه کسانی که در معرض و موضوع کنترل هستند، از طریق مراقبت و نظارت دائمی، فردیت داده می‌شود (دریفوس و رابینو، ۱۳۷۸: ۲۷۷).

به باور فوکو، جامعه انضباطی عبارت از جامعه‌ای است که در آن اعضا دائماً در معرض مراقبت، نظارت و تربیت هستند و در تحلیل نهایی در گستره قدرت اسیر می‌شوند (ضمیران، ۱۳۸۷: ۱۵۶) در این جامعه انسان‌ها به‌طور کامل نظام‌های سراسربین را

درونی می‌کند و در آنها مسکن می‌گزینند (koopman, 2010: 549). غایت این جامعه، ایجاد و تربیت جسمی مطیع و فرمان‌بردار است که به سهولت در معرض انقیاد، تغییر، اصلاح و بهره‌برداری قرار گیرد (ضمیران، ۱۳۸۷: ۱۴۸). به نظر فوکو، طبیعی است که در چنین جامعه‌ای، زندان‌ها به کارخانه‌ها، مدرسه‌ها، سربازخانه‌ها و بیمارستان‌ها که همگی شبیه زندانند، شبیه باشد (خالقی، ۱۳۷۱: ۲۴۵).

با توجه به اینکه فوکو، مدرنیته سیاسی و دولت‌مدرن را با حکومت‌مندی همراه می‌داند که در پی اثرگذاری غیرمستقیم از رهگذر خودسامان‌بخشی و خودتغییردهی خود حکومت‌شوندگان انجام می‌شود، می‌توان دریافت که حکومت‌مندی نمی‌تواند به دولت و نهادهای آن محدود شود. از این رو سیاست استوار بر حکومت‌مندی به فراسوی نهادهای دولتی گسترش می‌یابد و برای آنکه تأثیرگذاری غیرمستقیم با کامیابی افزون‌تری همراه باشد، از کنش‌های خودحکومتی و نیروهای گوناگون جامعه مدنی برای حکومت‌مندی بهره گرفته می‌شود (هیندس، ۱۳۹۰: ۶۳).

از این رو در آثار فوکو، نهادهای جامعه مدنی، واقعیتی جداگانه از دولت‌مدرن و حکومت‌مندی نیست که در برابر آن رویارویی کند؛ بلکه بخشی از فناوری حکومت‌مندی در مدرنیته سیاسی است (فارسانی، ۱۳۹۸: ۷۳). لذا نمایندگی منافع از طریق نهادها، آثار تکثرگرایانه نیروهای اجتماعی بر دولت را آشکار نمی‌سازد؛ بلکه توانایی قدرت در سازمان‌دهی، بهبود و حتی تولید نیروهای اجتماعی را برجسته می‌کند. کار میشل فوکو این نکته را برجسته می‌سازد که نهادها یا حریم‌های جامعه مدنی-کلیسا، مدرسه، زندان، خانواده، اتحادیه، حزب و غیره-قلمرو نمونه‌واری برای آرایش‌های انضباطی قدرت در جامعه مدرن می‌سازد؛ سوژه‌های بهنجار را تولید می‌کند و از طریق رضایت، هژمونی را به گونه‌ای اعمال می‌کند که شاید دقیق‌تر و ظریف‌تر است، اما اقتدارگرایی آن کمتر از اعمال اجبارآمیز دیکتاتوری نیست (هارت، ۱۳۸۵: ۳۸).

### فناوری در خدمت قدرت

طی عصر کلاسیک در کنار تکنولوژی بزرگ دوربین‌ها و عدسی‌ها و پرتوهای نور که بخشی از بنیان فیزیک و کیهان‌شناسی نوین بودند، خرده‌تکنیک‌های مراقبت‌های چندگانه و متلاقی وجود داشت؛ نگاه‌هایی که می‌بایست ببینند، بی‌آنکه دیده شوند؛ آن‌هم از رهگذر تکنیک‌هایی برای به انقیاد درآوردن انسان و شیوه‌هایی برای استفاده از

او. این رصدگاه‌ها، الگویی تقریباً آرمانی داشتند: اردوگاه نظامی. در یک اردوگاه کامل، کل قدرت تنها با مراقبتی دقیق اعمال می‌شود و هر نگاه، قطعه‌ای است از عملکرد فراگیر قدرت (فوکو، ۱۳۷۸: ۲۱۴).

فوکو، دیدگاه خود درباره فناوری را در قالب موضوع سراسربین مطرح می‌کند. وی بیان می‌دارد: «بنام در آغاز، سراسربین معروف خود را به منزله رویه برای نهادهایی چون مدارس، کارخانه‌ها و زندان‌ها مطرح کرد. اما وی در پایان عمر خود، پیشنهاد می‌دهد که سراسربین باید به قاعده‌ای برای کل حکومت تبدیل شود». فوکو خود معتقد است سراسربین قاعده‌ی حکومت‌های لیبرال است (همان، ۱۳۹۰: ۹۹). در ظاهر، سراسربین صرفاً راه‌حلی است برای یک مسئله تکنیکی؛ اما از پس آن، نوع کاملی از جامعه نمایان می‌شود. روزگار باستان تمدن نمایش بود: «امکان‌پذیر کردن بازرسی شمار اندکی از چیزها [بژه‌ها] برای شمار کثیری از انسان‌ها». عصر مدرن مسئله معکوس را طرح کرد: «رؤیت‌پذیر کردن آنی شمار بسیار کثیر برای شماری اندک یا حتی برای یک نفر». جامعه ما جامعه نمایش نیست؛ جامعه مراقبت است. در زیر سطح تصویرها، بدن‌ها عمیقاً در محاصره‌اند. فرد در این نظم، به دقت و بر اساس تاکتیک تمام و کمال نیروها و بدن‌ها ساخته می‌شود. ما در ماشین سراسربین جا گرفته‌ایم؛ در محاصره اثرهای قدرتی که خودمان آنها را تداوم می‌بخشیم، چون چرخ دنده‌ای از آن ماشینیم (همان، ۱۳۷۸: ۲۶۹-۲۷۰).

فوکو معتقد است که تکنولوژی سراسربین، «ماشینی است برای خلق و حفظ مناسبات قدرت، مستقل از آن کس که آن را اعمال می‌کند». بدین‌گونه قدرت، خودکار و غیرفردی می‌شود. از این‌رو دیگر احتیاجی به آیین‌های شکنجه و مراسم اعدام نیست تا اعمال قدرت شخص پادشاه تضمین شود و یا تفاوت میان مقام و شأن اعمالگر قدرت و آن کس را که قدرت بر او اعمال می‌شود، نشان دهد؛ بلکه این نوع قدرت بر نوعی معماری بنا شده که بدن انسان‌ها به‌طور دقیقی در آن توزیع شده‌اند و «عدم تقارن و ناهم‌ترازی و تفاوت را تضمین می‌کند». هر کسی با هر انگیزه‌ای این ماشین را به‌کار اندازد و در جایگاه مراقبان قرار گیرد، می‌تواند این قدرت را اعمال کند (مقدم حیدری، ۱۳۹۵: ۱۸۶-۱۸۷).

ماشین سراسربین با هر نوع ورودی به آن تنها یک خروجی خواهد داشت؛ ساختن نتایج همگونی از قدرت. «انقیاد واقعی به‌طور خودکار از رابطه‌ای مجازی زاده می‌شود. توسل به زور ضرورتی ندارد. [به جای قفل و زنجیر و زندان‌های مخوف قدیمی] فقط کافی است جداسازی‌ها روشن و واضح باشد. کسی که تابع قلمرو رؤیت‌پذیری است و از این امر آگاه است، الزام‌های قدرت را خود عهده‌دار می‌شود و این الزام‌ها را به‌طور خودانگیخته بر خود اعمال می‌کند. او مناسبات قدرت را بر خود حک می‌کند؛ مناسبات قدرتی که او در آن به‌طور همزمان دو نقش را ایفا می‌کند و به بنیان و اساس خویش بدل می‌شود. از همین‌رو قدرت بیرونی نیز از سنگینی [فیزیکی] خود می‌کاهد. این قدرت به سمت غیرجسمانی بودن میل می‌کند و هرچه بیشتر به این حد نزدیک می‌شود، اثرهایش پایدارتر، عمیق‌تر، یک‌بار برای همیشه به‌دست‌آمده و دائمی‌تر می‌شود؛ پیروزی جاودانه‌ای که از هرگونه رویارویی جسمی پرهیز می‌کند و همواره پیشاپیش رقم خورده است» (خالقی، ۱۳۸۱: ۲۴۳-۲۴۴).

همان‌گونه که ژیل دلوز تأکید می‌کند، تکنولوژی سراسربین، نمودار قدرت و ماشینی انتزاعی است. سراسربین، قدرت تبدیل‌شده به شکل آرمانی‌اش است. دیدن فرد بدون دیده‌شدن، اصل عملکرد مجموعه‌ای از روش‌های نظارت در جوامع مدرن است (میلر، ۱۳۹۴: ۲۳۹). کارویژه تکنولوژی سراسربین، چیزی جز افزایش نظارت و قدرت و کنترل بر افراد نیست (ضمیران، ۱۳۸۷: ۱۵۸).

بنابراین فناوری سراسربین (برخلاف تصور برخی متفکران مدرن از فناوری) بر تاریخ‌خانه سیاست، پرتوی از روشنایی نمی‌اندازد، بلکه برعکس، مرکز اعمال‌کننده قدرت را در تاریکی و تابعان قدرت را در پرتو روشنایی خود قرار می‌دهد. سراسربین با نگاه همه‌جا حاضر و همیشه مراقب خود، افراد را چونان چرخ‌دنده‌های ماشین به خدمت می‌گیرد و آنها را تابع قدرت می‌کند. از این طریق با برسازي سوژه‌ها، اطاعت آنها را به صورت خودانگیخته برمی‌انگیزد. از این‌رو هویت، منافع و باور سوژه‌ها، قبل از هر چیز به وسیله ماشین سراسربین برساخته می‌شود. آنها به‌طور خودانگیخته در سیاست مشارکت می‌کنند و در پی تحقق منافع خود هستند؛ اما منافی است که سراسربین برساخته است. از این‌رو مشارکت سوژه‌ها در سیاست، پیامدی جز تحقق اهداف ماشین سراسربین ندارد.



## نسبت فناوری قدرت و حکومت‌مندی در اندیشه ژیل دلوز

### گذر از جامعه انضباطی به جامعه کنترلی

جوامع انضباطی طی زمان دچار دگرگونی و دگردیدی شدند، به طوری که بر ویرانه‌های آن جوامع کنترلی سربرآوردند. جوامع انضباطی با محدودسازی‌های مکانی و زمانی و سازمان‌دهی سوژه‌ها در نهادهای انضباطی، سوژه‌ها را تحت انقیاد درمی‌آوردند. در واقع نهادهای جامعه مدنی، محل تولید و بازتولید قدرت بود. اما در گذر زمان، این نهادها دچار فروپاشی شدند و فضای جامعه، مسطح شد. هرچند با زوال نهادهای انضباطی به نظر می‌رسید که سوژه به رهایی رسیده است، برخلاف انتظار، این جوامع کنترلی بود که از خاکستر جوامع انضباطی سربرآورد. در چنین جامعه‌ای، کنترل سوژه‌ها به شدیدترین حالت خود می‌رسد، به طوری که برخلاف جامعه انضباطی که سوژه تنها در محیط‌های حریم‌بندی‌شده تحت نظارت بود و در زمان‌هایی که بیرون از آن نهادها قرار داشت از آزادی برخوردار بود، در جامعه کنترلی، دیگر هیچ زمان یا مکان آزادی وجود ندارد، بلکه سوژه هر لحظه از شبانه‌روز و در هر نقطه‌ای تحت کنترل چشم همه‌جا حاضر قرار دارد.

دلوز در کتاب خود با عنوان «فوکو» و در مقاله‌ای موجز با عنوان «پی‌نوشت بر جوامع کنترلی»، عبور از جامعه انضباطی به جامعه کنترلی را صورت‌بندی کرده است. در جامعه انضباطی، سلطه اجتماعی و تضمین اطاعت افراد از طریق نهادهای انضباطی همچون زندان، کارخانه، آسایشگاه، بیمارستان، دانشگاه، مدرسه و نهادهای مشابه انجام می‌گیرد. فوکو در تشریح جامعه انضباطی عموماً به نظام سیاسی و اجتماعی پیش از انقلاب کبیر و دوران کلاسیک فرانسه اشاره می‌کند (نجف‌زاده، ۱۳۸۵: ۷).

برخلاف جامعه انضباطی، در جامعه کنترلی، سازوکارهای سلطه درون مغزها و بدن‌های شهروندان جریان دارد. در این جامعه، رفتارهای ناظر بر شمول و حذف اجتماعی مخصوص حکومت، در خود سوژه‌ها درونی شده است. بنابراین جامعه کنترلی را می‌توان با تشدید و تعمیق دستگاه‌های انضباطی بهنجارسازی شناخت که به صورت درونی، اعمال مشترک روزانه ما را شکل می‌دهند. برخلاف انضباط، کنترل کاملاً به خارج از حوزه‌های سازمان‌دهی‌شده نهادهای اجتماعی چون کارخانه، مدرسه، بیمارستان، زندان و... گسترش یافته است (نگری و هارت، ۱۳۸۴: ۴۸).

سیستم نظارتی جدید که با برپایی دکل‌های مخابراتی تلفن همراه به اوج خود می‌رسد، توانسته بخش قابل توجهی از جمعیت را تحت نظارت لحظه به لحظه قرار دهد؛ زیرا تلفن همراه به منزله ساده‌ترین ابزار ارتباطی خودخواسته در همه‌جا همراه افراد است و بنابراین گفتمان قدرت با استفاده از سیستم ردگیری الکترونیکی فردی قادر است که برخلاف ساختار سراسربین، افراد را در هر لحظه ردیابی کند. از این رو است که عده‌ای معتقدند که ساختار پاسراسربین به مراتب از ساختار پیشین، ترسناک‌تر است؛ زیرا ناظر تا هر کجا که دکل مخابراتی موجود باشد، می‌تواند شما را تعقیب کند. به علاوه ابزار این امر چنان ارزان و در دسترس است که با کمک آن، هر فرد می‌تواند شخص موردنظر خود را ردگیری کند. این قابلیت سبب شده که ساختار پاسراسربین، برخلاف ساختار نظارتی قبلی که صرفاً عمودی و سلسله‌مراتبی بودند، ماهیتی افقی و ریزوماتیک پیدا کند (طاهری، ۱۴۰۰: ۶۹).

در جامعه انضباطی، فرد مدام در حال عبور از محیطی بسته به محیط بسته دیگری است: نخست خانواده، سپس مدرسه (تو دیگر در خانواده نیستی)، سپس سربازخانه (تو دیگر در مدرسه نیستی)، سپس کارخانه، هر از چندگاهی هم بیمارستان و احتمالاً زندان. دلوز معتقد بود که ما اخیراً عبور از جامعه انضباطی به جامعه کنترلی را تجربه کرده‌ایم. در اینجا این مفهوم دلوز می‌تواند اقدام اولیه‌ای برای فهم زوال حاکمیت جامعه مدنی و ظهور شکل جدید کنترل باشد. مشخصه جوامع انضباطی، حریم‌ها یا نهادهایی است که نقش استخوان‌بندی و ستون فقرات جامعه مدنی را دارند (هارت، ۱۳۸۵: ۴۳).

دلوز تأکید می‌کند که این حریم‌ها یا نهادهای اجتماعی امروز همه‌جا دچار بحران شده‌اند. می‌توان بحران کارخانه، خانواده، کلیسا و دیگر حریم‌های اجتماعی را فروپاشی فزاینده دیوارهای اجتماعی گوناگونی تلقی کرد که متعاقباً یک خلاً اجتماعی به وجود می‌آورد؛ به طوری که فضای اجتماعی شیاربندی‌شده جامعه مدنی در یک فضای آزاد تهی، صاف و یکدست جلوه می‌کند. با وجود این قدرت هرگز به خلاً نمی‌انجامد، بلکه همواره به انحای مختلف، فضای اجتماعی را پر می‌کند. از دید دلوز، سقوط دیوارهای تعریف‌شده یا حریم‌ها را نه گونه‌ای تخلیه اجتماعی، بلکه تعمیم یافتن منطقی بدانیم که قبلاً در میان این قلمروهای محدود در سراسر کل جامعه عمل می‌کردند و همانند یک ویروس شیوع می‌یابند. در جامعه کنترلی، زندان درست در مقابل دره‌ایش شروع

می‌شود. به محض اینکه از خانه خود بیرون بیایید - شاید حتی زودتر - زندان شروع می‌شود. فضای اجتماعی هموار است، نه به این معنا که از شیاریندی انضباطی، پاک شده‌است؛ بلکه به این معنا که آن شیارچه در سراسر جامعه بسط یافته‌است. رابطه بین جامعه و دولت اصلاً دیگر شامل وساطت و سازمان‌دهی نهادها برای انضباط و حکومت نیست؛ بلکه این رابطه، دولت را مستقیماً از طریق گسترش مدام تولید اجتماعی به حرکت درمی‌آورد (هارت، ۱۳۸۵: ۴۳-۴۴).

بحران نهادهای انضباطی همه‌جا در حال گسترش است. در نظام زندان: اقدام به یافتن مجازات‌های جایگزین - دست‌کم برای جرایم کوچک - و استفاده از قلاده‌های الکترونیکی که فرد محکوم‌شده را مجبور می‌کند طی ساعات خاصی در خانه بماند. در نظام مدرسه: اشکال مستمر کنترل و تأثیر بر مدارسی که به آموزش دائمی مبادرت می‌کنند؛ کنار گذاشتن تمام پروژه‌های دانشگاهی و وارد ساختن شرکت در همه سطوح تعلیم و تربیت. در نظام بیمارستان: پزشکی جدید، بدون دکتر و مریض که بیماران بالقوه و اشخاص در معرض خطر را جدا می‌کند؛ بلکه گد ماده شمارپذیر را که باید کنترل شود، جایگزین بدن فردی یا شمارگانی می‌کند. در نظام شرکتی: شیوه‌های نوین نقل و انتقال پول، سود و انسان‌هایی که دیگر در شکل کارخانه قدیم فعالیت نمی‌کنند. اینها نمونه‌های بسیار کوچکی هستند، اما همین نمونه‌های کوچک هم ما را قادر می‌سازند تا معنی بحران نهادها را بهتر درک کنیم؛ بحرانی که بنیان پیش‌رونده و پراکنده نظام جدید سلطه است (دلوز و دیگران، ۱۳۸۵: ۱۷-۱۱).

در جامعه کنترلی ما مجازیم هر کاری دلمان خواست انجام دهیم. ما دیگر با ساختارهایی چون مدرسه یا کارخانه محصور نشده‌ایم. می‌توانیم تحصیلاتمان را به صورت آنلاین بگذرانیم یا دور کاری کنیم. این به آزادی می‌ماند، ولی باید توجه کرد شاید دور کاری یا کارکردن در خانه مطلوب باشد، ولی اکنون حتی دور از اداره نیز از ما انتظار دارند در قبال اقتضات شغلی مسئول باشیم. هرچند از شر فضاهای بسته و محصور کاری آزاد شده‌ایم، اقتضات شغلی اوقاتمان را پر کرده است. به نظر می‌رسد آنچه در اینجا از دست رفته، اوقات آزاد حقیقی است؛ اوقاتی که کاملاً خارج از ساختارهای قدرت قرار می‌گیرد. به نظر می‌رسد که جامعه انضباطی، هرچند مناسبات قدرت سرکوبگر خاص خود را داشت، به این اوقات مجال ظهور می‌داد: پس از آنکه از

کارخانه خارج شدیم، اوقاتمان دیگر متعلق به خودمان است، تا روز بعد که برای گذراندن نوبت کاری دیگری به کارخانه بازگردیم. در جامعه کنترلی، این امکان رفته‌رفته محو می‌شود. هر چند از یک طرف به نظر می‌رسد آزادی بیشتر شده، از طرف دیگر، گستره کنترل بر فعالیت‌هایمان نیز وسیع‌تر گشته است. به جای چشم سراسربین دارای یک نقطه کانونی مرکزی که از طریق آن فعالیت‌ها رصد می‌شود، با ماتریسی فراگیر از الگوریتم‌هایی طرف هستیم که اطلاعات را (برای ارزیابی همه‌جانبه فعالیت‌هایمان) جمع‌آوری می‌کند. همه‌چیز ردیابی و کدگذاری و در قالب الگوهای درآمده که یا قابل قبولند یا غیرقابل قبول. کافی است در گشت و گذار اینترنتی‌تان به سایت‌هایی خاص سر بزیند یا از واژگان حساسیت‌برانگیز خاصی در جست‌وجوی خود استفاده کنید تا شما را در نوعی «فهرست تحت مراقبت» قرار دهند. در عمل با همان آثار چشم سراسربین طرف هستیم. مهم نیست عملاً تحت مراقبت باشید یا نه، مهم برانگیختن این احساس در شماست که در هر لحظه‌ای می‌توانند رصدتان کنند.

### تولید-قدرت و نقش آن در سوژه-منقاسازی

در دیدگاه دلوز، اعمال قدرت یا دست‌کم تداوم روابط قدرت، مستلزم این است که اعمال قدرت، تکیه‌گاهی در «خود» افرادی که بر آنها اعمال می‌شود نیز داشته باشد. شرط تداوم هر نظامی از مناسبات تولید-قدرت این است که تکیه‌گاهی در «روابط خود با خود» افراد داشته باشد.

سرمایه‌داری به‌مثابه یک نظام تولید-قدرت باید هویت‌های افراد را چنان سازمان دهد که آنها را در جهت بازتولید مناسبات تولید-قدرت به کار گیرد: سازمان دادن «خودیایی‌ها» روی سطح «ناخودآگاه»ی که ما را به حرکت در امتداد بردارهای میدان مناسبات تولید-قدرت به فعل وادارد. ناخودآگاه نه مخزن غرائز طبیعی یا وحشی، بلکه امری یا به بیان دقیق‌تر، سطحی مجازی است که به‌نحوی اجتماعی-تاریخی شکل می‌گیرد.

دلوز، سیر تاریخی نظام‌های تولید-قدرت را که هر کدام به گونه‌ای خاص ناخودآگاه سوژه‌ها را شکل می‌دهند و از این طریق آنها را حکومت‌پذیر می‌نمایند، به سه دوره تقسیم می‌کند. هر نظام تولید-قدرت با وجهی از دین و بنابراین با سنجی از ناخودآگاه در تناظر است. دلوز و گتاری در آنتی‌ادیپ، سه نظام تولید-قدرت را در قالب سه

«ماشین اجتماعی» مورد بحث قرار می‌دهند: ۱- ماشین بدوی یا ماشین قبیله‌ای؛ ۲- ماشین دسپوتیک یا ماشین حاکمیت‌مند (دولت) که فئودالیسم و وجه تولید آسیایی و استبداد شرقی سنخ‌های خاصی از آن هستند؛ ۳- سرمایه‌داری (پیتون، ۱۳۸۳: ۱۹۱-۱۹۵).

فرمول انتزاعی سناریوی دین در هر ماشین اجتماعی به صورت یک قضیه شرطی منفصله حقیقی قابل تلخیص است. در ماشین قبیله‌ای: یا وفاداری به قبیله یا سرگردانی در بیابان و قرار گرفتن در معرض قتل و غارت بی‌خون‌بها؛ در ماشین حاکمیت‌مند: یا وفاداری به حاکم یا هرج‌ومرج...؛ در ماشین سرمایه‌داری: یا تن دادن به کار مثل یک کارگر سربه‌راه و بی‌توقع یا فقر و بدبختی و سرگردانی و فلاکت و گدایی و کارتن‌خوابی و گورخوابی و... این سنتزهای انفصالی در هر نظام تولید-قدرت در ناخودآگاه سوژه حک شده است و به رفتارهای او جهت می‌دهد. در هر نظام تولید-قدرت با استفاده از تکنیک‌های «خود»، شادی‌ها و اندوه‌ها با «ابژه‌ای» که علت این شادی‌ها به شمار می‌آید، در قالب گونه‌ای سنتز انفصالی (گزاره شرطی منفصله حقیقی) یا همان سناریوی میل به ثبت می‌رسد؛ یک ابژه که علت همه شادی‌هاست، یک مرجع یا اصل که همه شادی‌ها از آن نشأت می‌گیرد. همه شادی‌های خود را مدیون آنیم و همه اندوه‌های ما ناشی از کوتاهی خودمان در به‌جا آوردن آیین یا آیین‌های ادای دین ما به آن است (همان: ۱۷۳).

در نظام تولید-قدرت قبیله‌ای، علت-ابژه همه شادی‌ها، همه خیرات و برکات، قبیله (خدایان و قلمروی قبیله) است و همه اعضای قبیله، بدهکار قبیله و موظف به اجرای آداب و رسوم قبیله‌اند. در مقابل، در ناخودآگاه حاکمیت‌مند یا دولتی، علت-ابژه همه خیرات و برکات، حاکم یا شاه است و همگان مدیون حاکم یا شاه هستند (Deleuze, 1977: 194).

اما در ناخودآگاهی که «حکومت» سرمایه‌دارانه در حکومت‌شوندگان حک می‌کند، علت-ابژه همه شادی‌ها یا خیرات و برکاتی که در قالب انگاره خوشبختی تلخیص و فشرده می‌شود، نه یک چیز یا یک چهره، بلکه فرایند گردش سرمایه (سرمایه به‌منزله «ارزش خود ارزش‌افزا») است و ما همه مدیون گردش سرمایه‌ایم. در بعد لیبیدیوی نظام سرمایه‌داری، گردش سرمایه مانند یک آکسیوم (اصل موضوع) عمل می‌کند و هر چیزی بر اساس کارکردش در تداوم این گردش ارزیابی می‌شود. نسبت تولید-قدرت

سرشت‌نمای سرمایه‌داری، نسبت تحمیل کار است؛ نسبتی که در آن با استفاده از انواع و اقسام تکنیک‌ها، بدن کارگر به مثابه عضو و اندامی از یک کارگر جمعی، در جهت تولید ارزش اضافی به کار گرفته می‌شود. اما همین رابطه در رژیم ناخودآگاه و در بعد لیبیدویی در قالب رابطه دینی ثبت می‌شود که در آن سرمایه نه کار مرده، بلکه گردش خودبسندگی و حیات‌بخش جلوه می‌کند. اما این «دین»، دینی است که گونه‌ای ثبات و آرامش به «مدیون» اعطا می‌کند (پیتون، ۱۳۸۳: ۱۷۹-۱۷۸). از این پس بدبختی‌ها نه ناشی از تصادفی کور و درک‌ناشدنی، بلکه ناشی از کوتاهی در ادای دین است: «گناه» همین است. در الهیات ناخودآگاه سرمایه، گونه‌ای گناه و کوتاهی در ادای دین به سرمایه وجود دارد.

#### دولت به عنوان نهاد رمزگذار

در حالی که نظام تولید در هر جامعه‌ای با شکل دادن به ناخودآگاه سوژه‌ها سبب به انقیاد درآمدن آنان می‌شود، دولت با کارکردهای خود مانع از این می‌شود که سوژه از نظم موجود سلطه رمزگشایی کرده و خود را از وضع موجود انقیاد، رهایی بخشد. از اینرو کارکرد اصلی دولت، رمزگذاری است که این امر سبب تولید سوژه‌هایی مطیع و فرمان‌برداری شده که اعمال آنها، پیامدی جز بازتولید روابط سلطه موجود ندارد.

در نظر دلوز، حکومت شکلی از کنش در قبال نیروهای فردی یا اجتماعی است. این شکل کنش در پی آن است تا امکانات کنشگری را محدود و معین کند. در دیدگاه آنها، حکومت نهادی است که شیوه عملکردش، رمزگذاری و محدودیت‌ساز است و این یعنی از بین بردن توان کنشگری نیروهای کنشی (همان: ۱۹۸).

دلوز و گتاری در چشم‌انداز خود از تاریخ جهانی به رده‌بندی رده‌شناسی انواع مختلف دولت می‌پردازند و سه نوع عمده دولت را از هم متمایز می‌سازند. اولین نوع، دولت امپراتوری باستانی است که منطبق بر ماشین کلان استبدادی است. این نوع دولت عمدتاً با استفاده از رمزگذاری افراطی عمل می‌کند و ویژگی‌اش، فقدان پول و املاک خصوصی است، مگر آنجاکه این پول و املاک برای حاکم، اجبار و تعهدی جهانی باشد. پول فقط به صورت مالیات مأخوذه وجود دارد و املاک فقط در قبال عضویت و کارکرد فرد در جامعه واگذار می‌شود. نتیجه این نوع دولت، دولتی است که در آن، بندگی ماشینی، جای خود را به رژیم انقیاد اجتماعی می‌دهد. در این نوع دولت،

دارایی‌ها، خصوصی می‌شود و علقه‌هایی که فرد را به حاکم پیوند می‌دهد، علقه‌های شخصی‌اند. روابط استقلال فردی یا وفاداری، جایگزین روابطی می‌شود که در دولت قبلی بر مبنای کارکرد عمومی استوار بود. برای حفظ دولت، قانون در شکل مدرن آن ایجاد می‌شود. انواع مختلف دولت‌ها، از جمله نظام‌های فئودالی، پادشاهی‌ها و دولت‌شهرها، با صورت مذکور دولت قابل انطباق هستند. نظام‌های مذکور، طلیعه تاریخی دولت-ملت‌های مدرنی هستند که با ظهور سرمایه‌داری ظهور می‌کنند (Deleuze & Parnet, 1987: 427).

در رده‌بندی دلوز و گتاری، دولت-ملت، سومین نوع دولت است. این نوع دولت، دیگر دستگاه استعلایی رمزگذاری افراطی یا انقیاد نیست، بلکه الگوی تحقق نظام آکسیومی جریان‌های رمزگشایی شده است. دلوز و گتاری، دولت-ملت مدرن را گروه قلمروی وابسته‌ای از بخش‌های تولیدی می‌دانند که کار و سرمایه در میان این بخش‌ها آزادانه در گردش است، بی‌آنکه مانعی بر سر راه همگنی سرمایه یا شرایط رقابت بین سرمایه‌ها وجود داشته باشد (پیتون، ۱۳۸۳: ۱۹۵).

دلوز، دولت را به مثابه یک نهاد سیاسی، ماشین تصرفی می‌داند که گرایش به ایجاد فضای لایه‌لایه، مولار و سلسله‌مراتبی در جامعه دارد. دولت، دستگاه تصرفی است که از طریق بازقلمروسازی در برابر تکثیر فضای آزاد و عاری از هرگونه نظم سلسله‌مراتبی و تولید خطوط گریز و قلمروزدایی، مقاومت می‌کند. بر این اساس دولت را می‌توان نهادی توصیف کرد که عملکردش، رمزگذاری و محدودیت‌سازی است (ناطق و توفیق، ۱۳۹۶: ۱۶۷). در نگاه وی، دولت در سیر تطور خود در مرحله سرمایه‌داری متأخر با ظهور تکنولوژی‌های ارتباطی و رایانه‌ای، افراد را به صورت کالاهایی درآورده که دارای یک شماره مخصوص می‌باشند، به طوری که هر لحظه می‌تواند آنها را در هر نقطه‌ای که باشند، پیدا کرده و بر آنها اعمال کنترل نماید و از این طریق، مانع از ایجاد خطوط گریز و قلمروزدایی شود (پورحسن، ۱۳۷۷: ۱۱). در چنین وضعی، تمرکز شدید حکومت بر افراد، تداعی‌کننده واقعی رمان خیالی جورج اورول در «۱۹۸۴» است. شخصیت خیالی در رمان اورول، تمام اعمال و رفتارشان توسط تله اسکرین (دوربین مداربسته) زیر نظر بود و فرد به گونه‌ای زندگی می‌کرد که گویی صدایش همواره شنیده می‌شود و کوچک‌ترین

حرکتش تحت کنترل است. در این نظام نه تنها رفتار فرد، بلکه اندیشهٔ درونی وی نیز تحت کنترل است (اورول، ۱۳۷۴: ۱۲).

### نتیجه‌گیری

در اندیشهٔ فوکو و دلوز شاهد پیوندی میان دگرگونی در فناوری‌های قدرت و حکومت‌مندی هستیم. در این بین برخلاف باورمندان به مدرنیته سیاسی، امکان تفکیک بین حوزه حکومت و عرصهٔ خودآیینی سوژه وجود ندارد. در جامعهٔ انضباطی و کنترلی، هیچ نقطهٔ ارشمیدسی برای سوژه وجود ندارد که سوژه از آن نقطه، رها از قدرت بیندیشد و عمل کند و به انتقاد از وضع موجود بپردازد. به قول فوکو، سوژه‌ها حتی در مبارزهٔ خود علیه قدرت، بر چنگال‌هایی که قدرت بر آنان می‌اندازد، تکیه می‌کنند. ما تنها می‌توانیم از یک شیوهٔ حکومت‌مندی به شیوه‌ای دیگر گذر کنیم و تنها امیدوار باشیم که از روابط سلطه (جایی که برده در غلو زنجیر است) به روابط قدرت نرم‌تری عبور کنیم.



## منابع

- آرکلگ، استوارت (۱۳۸۳) چارچوب‌های قدرت، ترجمه مصطفی یونسی، چاپ دوم، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- اسمارت، بری (۱۳۸۹) میشل فوکو، ترجمه لیلا جوافشانی و حسن چاوشیان، تهران، آمه.
- اورول، جرج (۱۳۷۴) ترجمه صالح حسینی، چاپ پنجم، تهران، نیلوفر.
- پورحسن، ناصر (۱۳۷۷) «انقلاب ارتباطات یا انقلاب کنترل؟ حریم شخصی فرد در عصر ارتباطات»، رسانه، سال دهم، شماره ۲، صص ۲-۱۳.
- پیتون، پال (۱۳۸۳) دلوز و امر سیاسی، ترجمه محمود رافع، تهران، گام نو.
- خالقی دامغانی، احمد (۱۳۸۱) پایان‌نامه قدرت، زبان، زندگی روزمره در گفتمان فلسفی-سیاسی معاصر، تهران، دانشگاه تهران.
- دریغوس، هیوبرت و پل رابینو (۱۳۷۹) میشل فوکو فراسوی ساخت‌گرایی و هرمنیوتیک، ترجمه حسین بشیریه، چاپ دوم، تهران، نشرنی.
- دلوز، ژیل (۱۳۸۶) «پی‌نوشت بر جامعه کنترلی»، در: بازگشت به آینده، ترجمه رضا نجف‌زاده، تهران، نشرنی.
- دلوز، ژیل (۱۳۸۶) فوکو، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، تهران، نشرنی.
- دلوز، ژیل و دیگران (۱۳۸۵) بازگشت به آینده، ترجمه رضا نجف‌زاده، تهران، گام نو.
- سایمونز، جان (۱۳۹۰) فوکو و امر سیاسی، ترجمه کاوه حسین‌زاده، تهران، رخداد نو.
- صالحی فارسانی، علی (۱۳۹۸) «لیبرال دموکراسی رادیکال، جایگزین فوکو برای مدرنیته سیاسی»، فصلنامه پژوهش سیاست‌نظری، شماره ۲۵، صص ۶۱-۸۸.
- ضمیران، محمد (۱۳۸۷) میشل فوکو، دانش و قدرت، چاپ چهارم، تهران، هرمس.
- طاهری، زهرا (۱۴۰۰) «جامعه انضباطی یا جامعه کنترلی، مسئله این است، برای دیگری راه‌گریزی نیست»، فصلنامه نقد زبان و ادبیات خارجی، دوره هجدهم، شماره ۲۶، صص ۱۶۳-۱۸۵.
- عباسی، ابراهیم و دیگران (۱۴۰۱) «فوکو و تبارشناسی دولت مدرن، حکومت‌مندی و عبور از چشم‌انداز حقوقی به دولت»، فصلنامه مطالعات حقوقی، دوره چهاردهم، شماره ۱، صص ۱۸۳-۲۲۳.
- فوکو، میشل (۱۳۷۸) مراقبت و تنبیه، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، تهران، نشرنی.
- (۱۳۷۹) «سوژه و قدرت»، در: میشل فوکو فراسوی ساختارگرایی و هرمنیوتیک، ترجمه حسین بشیریه، چاپ دوم، تهران، نشرنی.
- (۱۳۸۳) اراده به دانستن، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، تهران، نشرنی.
- (۱۳۸۹) تئاتر فلسفی، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، تهران، نشرنی.
- (۱۳۹۰) تولد زیست‌سیاست، ترجمه رضا نجف‌زاده، تهران، نشرنی.

- کسرابی، محمدسالار و دیگران (۱۳۹۰) «فوکو، حکومت‌مندی، سوژه سیاسی و کنش سیاسی»، فصلنامه جامعه‌شناسی تاریخی، دوره سوم، شماره ۲، صص ۱-۳۴.
- محبوبی آرانی، حمیدرضا و عباس جمالی (۱۳۹۹) «آگامبن و فوکو، حاکمیت یا قدرت»، فصلنامه فلسفی شناخت، شماره ۱ (۸۲)، صص ۱۹۵-۲۱۵.
- محمدی اصل، عباس (۱۳۹۱) جامعه‌شناسی میشل فوکو، تهران، گل آذین.
- مقدم حیدری، غلامحسین (۱۳۹۵) «ارزیابی تأثیر معماری سراسربین بر نظریه قدرت فوکو»، فصلنامه روش‌شناسی علوم انسانی، سال بیستم، شماره ۸۹، صص ۱۷۳-۱۹۴.
- منصوری، مریم (۱۳۹۴) «حاکمیت و جامعه در اندیشه میشل فوکو»، فصلنامه فرهنگ پژوهش، شماره ۲۲، صص ۱۱۳-۱۳۱.
- میلر، پیتر (۱۳۹۴) سوژه، استیلا و قدرت، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، چاپ ششم، تهران، نشرنی.
- نجف‌زاده، رضا (۱۳۸۵) مقدمه بازگشت به آینده، تهران، گام نو.
- ناطق، فرجاد و ابراهیم توفیق (۱۳۹۶) «تبارشناسی جنبش ملی شدن صنعت نفت در ایران، تأملی در مناسبات دولت، جامعه و نظام سرمایه‌داری سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲»، فصلنامه دولت‌پژوهی، دوره سوم، شماره ۱۱، صص ۱۶۱-۱۹۹.
- نش، کیت (۱۳۸۹) جامعه‌شناسی سیاسی معاصر جهانی‌شدن، سیاست و قدرت، ترجمه محمدتقی دلفروز، چاپ هشتم، تهران، کویر.
- نگری، آنتونیو و مایکل هارت (۱۳۸۴) امپراتوری (تبارشناسی جهانی شدن)، ترجمه رضا نجف‌زاده، تهران، قصیده‌سرا.
- هارت، مایکل (۱۳۸۵) «زوال جامعه‌مدنی»، در: بازگشت به آینده، ترجمه رضا نجف‌زاده، تهران، نشرنی.
- هیندس، باری (۱۳۹۰) گفتارهای قدرت، از هابز تا فوکو، ترجمه مصطفی یونسی، تهران، پردیس دانش.
- یحوی، حمید (۱۳۹۴) «کالبدشناسی فوکویی دولت»، فصلنامه دولت‌پژوهی، دوره اول، شماره ۳، صص ۱۱۱-۱۴۶.

Burchell, Graham, C. Gordon & P. Miller (1991) Governmentality, in the Foucault Effect, Studies in Governmentality, Chicago, the University of Chicago Press, pp 88-104.

Dean, Mitchell (1999) Governmentality, Power and Rule in Modern Society. London, Sage publications.

Deleuze, G (1977) Anti-Oedipus, Capitalism and Schizophrenia, trabs. Robert

- Hurley, Mark Seem and Gelen R. Lane, New York, Viking Press.
- Deleuze, G, and Parnet, C (1987) Dialogues, trans. Hugh Tomlinson and Barbara Habberjam, London, Athlone press.
- Gordon, Colin (1991) Governmental Rationality, An Introduction, In G. Burchell, C. Gordon & P. Miller (Eds), the Foucault Effect, Studies in Governmentality. Chicago, The University of Chicago Press.
- Koopman, C. (2010) "Revising Foucault, the History and Critique of Modernity". Philosophy and Social Criticism. June 2010. 36. 545-565. Available at, <http://psc.sagepub.com/content/36/5/545.full.pdf+html>
- Rose, Nikolas & Miller, Peter (1992) Political Power beyond the State, Problematics of Government, The British Journal of Sociology, Vol. 43, No. 2. (Jun. , 1992), pp. 173-205. Stable URL, <http://links.jstor.org/sici?sici> .

